



بررسی نام شهر جومه (بلادشاپور) از ساسانیان تا اوایل صفویه رحمان رجبی بهشت آباد

کارشناس ارشد پرستاری مراقبت ویژه، بیمارستان امام خمینی دهدشت، دانشگاه علوم پزشکی یاسوج، ایران.

چکیده:

از شهر «جومه» مرکز بلادشاپور، که توسط شاپور اول ساسانی بنیان گذاشته شد تا دوران حکومت دیلمیان یاد شده است. هدف از این مطالعه پاسخ به این سؤال است که چرا در ادوار بعد از دیلمیان نامی از جومه برده نشد؟ در این مطالعه از متون، مقالات علمی، وبگاه‌های اینترنتی و بررسی‌های میدانی استفاده گردید. نتایج حاصله نشان داد که در گذشته شهرهای عجم را بیشتر به نام بنیان گذاران آنها می‌نامیدند و شهر جومه با نام بلادشاپور معروف شد و همچنین تاریخ نویسان شهرهای مشهور و دارای منبر و مسجد آدینه و مکانهای مذهبی، نظامی، سیاسی، اقتصادی مهم را یادآور می‌شدند. جومه در دوران سلجوقیان اتابکان لر، آل مظفر، تیموریان و صفویان معمور و مرکز بلادشاپور بود. **کلید واژه‌ها:** جومه، شاپور اول، سلجوقیان، آل مظفر، تیموریان و صفویان



مقدمه

از قدیم‌الایام تمدن‌ها در کنار رودخانه‌ها شکل گرفته‌اند. یکی از رودخانه‌های بزرگ فارس مارون است که در گذر تاریخ چند نام داشت منجمله: «اوراتیس، بلادشاپور، تاب/طاب و مارون». در کنار این رودخانه شاپور اول فرزند اردشیر بابکان، دومین پادشاه ساسانی که در سال (۲۴۰م) به پادشاهی رسید و در سال (۲۷۱م) فوت نمود (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴، ۲۵)؛ ایشان که خود از کردان فارس بودند، برای اینکه پشتیبانی قبیله‌ای را تقویت کند و اتحاد، انسجام، استحکام، اقتدار و هویت قبیله‌ای و ملی خود را تحکیم ببخشد، در بزرگترین ایل از ایلات فارس یعنی زمیگان که امروزه کهگیلویه خوانده می‌شود، شهر جومه که مرکز (بلادشاپور) بود و وجه تسمیه‌اش شهر گله‌داران یا شبانکاران است، را در کنار رودخانه اوراتیس/مارون بنیان نهاد (رجبی بهشت‌آباد، ۱۳۹۸: ۱۶).

رَم زمیگان یا رَم گیلویه بعدی داراری نواحی از جمله: شولستان، کهپایه لستان و کوروارکان (گردارکان) بود و شهرستان بلادشاپور بخشی از ناحیه کوروارکان بود. همانطوری که پارس در کتیبه‌های هخامنشی به صورت (parsa) آمده است (شارپ، ۱۳۴۳: ۱۴۸)، و یونانیان پرشیا (persai) را از نام این قوم گرفتند و به تمام ایران اطلاق کردند و پارس در زبان‌های اروپایی به همه ایران اطلاق می‌گردد و به هر تن ایرانی یک پارسی گویند (معین، ۱۳۸۴: ۲۳۶). در اصل دو شهر «جومه و هندوان» به بلادشاپور مشهور بودند (شهرهای عجم را بیشتر به نام بنیانگذاران آنها می‌نامیدند) و بنابراین نام بلادشاپور به کل منطقه اطراف این شهرها اطلاق شد و شهر جومه مرکز بلادشاپور بود.

شهر جومه مانند دیگر شهرها زمانی متولد شد؛ و در گذر زمان شهرت و اعتبار داشت و دست روزگار بر اثر فتنه‌های طبیعی و یا دست جباران تاریخ به فتنه سلطه جویی و اقتدار، رمق و جان آنرا گرفت و از این رهگذر شهرت و اعتبارش کم رنگ و کم سو گردید. کاتبان دوره‌های متفاوت تاریخ به درخواست پادشاهان و حاکمان محلی فاتح، اقدام به کتابت تاریخ و جغرافیای کشور و مناطق از جمله فارس می‌نمودند. به گفته خود نویسندگان، نام مناطق و بعضی از شهرهای مشهور و دارای منبر و مسجد آدینه و مکانهای مذهبی، نظامی، سیاسی و اقتصادی مهم را یادآور می‌شدند (استخری، ۱۳۴۰: ۱۰۶) و نام شهر جومه یا بلادشاپور هم در گذر زمان فراز و نشیب‌هایی داشته است. در این باره مولف هفت کشور یا صور الاقالیم (تالیف سال ۷۴۸) می‌نویسد: «بعضی شهرهای مشهور که نام دانسته‌ایم، نام نوشته‌ایم تا معلوم شود که هر شهری با شهر دیگر چه نسبتی دارد و بر چه حیثیت است و در کدام اقلیم افتاده است و بسیاری از شهرهای آن است که ما هم ندانسته‌ایم. چه، معلوم گشته که قریب چهار هزار شهر در نواحی اطراف ختا و ختن است و اندک از آن نام به ما رسیده است (مولف ناشناخته، ۱۳۵۳: ۷)». در عین حال استخری آورده است: همه حدود پارس را صورت کردیم مگر روستاها و کوهها، به حکم آن که روستاها پراکنده و کوهها بسیار است. و از شهرها، آن را صورت کرده‌ایم که منبر و مسجد آدینه دارند (استخری، ۱۳۴۰: ۹۵) و همچنین در توضیح کتاب مسالک و الممالک احسان یارشاطر آورده است: خواندن نسخ خطی بعلت ابهامی که در خط ما وجود دارد و هم بسبب کهنگی و فرسودگی نسخ غالباً دشوار است. در نسخ قدیمتر چون نقطه کمتر بکار می‌رود، کار از این هم دشوارتر است. کاتبان نسخ هر چند عموماً

4th International Conference on Language, Literature, History and Civilization

COMSTech Inter-Islamic Network on Virtual Universities
Avicenna International Community College LLC

Holding time: September 15, 2020
Tbilisi - Georgia

خوش خط اند، دقیق یا عالم نیستند و از این رو در کار آنها سهو و لغزش فراوان است (استخری، ۱۳۴۰: ۸). بنابر این شهر جومه ممکن است در نسخ بدون نقطه نگاشته شده و حومه خوانده شود، علاوه بر آن شهر جومه را مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم برای اولین بار به عربی آورده است اما بیشتر به بلادشاپور معروف بود. محقق بر آن شد، با استفاده از متون و مقالات و بررسی های میدانی در گذار تاریخ نام شهر این را بررسی نماید، تا گامی مثبت جهت شناخت کمک بررسی دقیق مطالعات زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ ایران زمین باشد.



روش تحقیق:

باستفاده از متون و مقالات، وبگاه‌های اینترنتی، بررسی‌های میدانی و آثار در میراث فرهنگی شهرستان کهگیلویه و شهر جومه، همچنین قلمرو مطالعه استان کهگیلویه و بویر احمد، شهرستانهای کهگیلویه و لنده بود.

جومه از ساسانیان تا دلمیان

بنابه روایت طبری قباد اول ساسانی در مرحله سوم حکومت خود (۵۳۱-۴۹۹ میلادی) شهر «رام قباد» را بنیاد گذارد و این شهری است که بنام «بیرام قباد» نیز معروف و «ارجان» هم نامیده شده است. وی برای این شهر کوره ترتیب داد. ابن فقیه آن را تکمیل کرده از استانهای رامهرمز، شاپور، اردشیر خوره و اصفهان نام می‌برد که یک بخش از هر استان نام برده برای تشکیل استان جدید ارجان در نظر گرفته شده بود. بنابراین استان ارجان محدود می‌شد از طرف جنوب غرب به دورق/سرق، در سمت غرب و شمال غربی به رامهرمز، در شمال و شمال شرق به اصفهان و در سمت خاوری به شاپور، و در طرف جنوب اردشیر خوره و مرز جنوبی آن را هم خلیج فارس تشکیل می‌داد. استخری رودخانه طاب را بعنوان مرز بین خوزستان و فارس نام می‌برد که بین خوزستان و مرز فارس رود طاب جریان دارد و مرز اصفهان را تشکیل می‌دهد (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۱-۱۲، استخری، ۱۳۴۰: ۸۸، ۵-۷) و شهر جومه در کنار و شمال این رودخانه بنا نهاده شد و آن شهر مرکز بلادشاپور بود که یکی از ولایات ارجان به شمار می‌رفت.

تمام آراء برای این است که عرب‌ها پس از تسخیر ایران تقسیمات اداری کشور را مثل زمان خسرو اول (۵۹۷-۵۳۱ میلادی) پذیرفتند (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۱) و بر هر ناحیه از کشور پهناور اسلامی، امیری حکمفرمایی می‌کرد که مشروعیت خود را از ناحیه خلیفه وقت کسب می‌نمود و نشانه آن مشروعیت نیز ارسال خلعت و لوا بود که خلیفه برای او می‌فرستاد. از میان اینگونه امرا، می‌توان به امرای سلسله‌های مختلفی چون سامانیان و طاهریان و نیز آل بویه اشاره کرد (مصدر، ۱۳۹۰: ۵۱-۵۷). در دوران سلسله آل بویه کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم نام کتاب جغرافیای عربی بسیار مشهوری از اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) است که «شمس‌الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن ابی بکر بناء شامی مقدسی بیاری» آنرا در سال ۳۷۵ ه.ق تألیف کرده است. مقدسی به ظاهر در تاریخ میان سالهای ۳۳۱ و ۳۳۴ هجری در فلسطین به دنیا آمده و پس از سال ۳۸۱ هجری در تاریخی نامعلوم در گذشته است. به نوشته یاقوت حموی در معجم البلدان مقدسی کتاب خود را حدود سال ۳۷۵ هجری (۹۸۵ میلادی) تألیف کرده است. بیشتر نوشته‌های مقدسی بیاری در این کتاب بر اساس مشاهدات و تجزیه و تحلیل‌های عالمانه خود اوست. وی مانند دیگر جغرافیادانان معاصر خود همچون اصطخری و ابن حوقل بسیار سفر کرده و به همین جهت کتاب او مشتمل بر نتایج تحقیقات و جستجوهای وی در پهنه وسیعی از سرزمینهای مرکزی و شرقی جهان اسلام است که وی از زادگاه خود در فلسطین به آنها سفر کرده بود. روش مقدسی در همه این موضوعها مبتنی بر تجربه و مشاهده عینی بوده است و در درجه اول به تجربه‌ها و مشاهده‌های شخصی توجه داشته و هر جا که امکان تجربه و مشاهده نبود از اشخاص موثق و واسطه‌های آگاه کسب اطلاع می‌کرده و برای تکمیل

4th International Conference on Language, Literature, History and Civilization

COMSTech Inter-Islamic Network on Virtual Universities
Avicenna International Community College LLC

Holding time: September 15, 2020
Tbilisi - Georgia

معلومات خویش به بایگانی-های رسمی و کتابخانه‌هایی مانند آنها که در دستگاه عضدالدوله پادشاه آل بویه و صاحب اسماعیل بن عباد وزیر دانشمند دیلمیان وجود داشت نیز مراجعه نمود(مقدسی، ۱۳۶۲/ج ۱: ۷-۱). ایشان در کتاب مذکور از کوره ارجان و شهرجومه مرکز بلادشاپور نام برده است و گفته است شاپور شهرجومه را بر تمام شهرهایی که در خراسان و خوزستان بنیان گذاشته است ترجیح می‌داد و نهایتاً در آنجا فوت نمود و به خاک سپرده شد(مقدسی، ۱۳۶۲/ج ۲: ۲۶۶)» به دلیل اینکه دیلمیان فارس از حدود سال ۳۳۸-۴۴۷ قمری حکومت داشتند بنابراین تا آن زمان شهر جومه آباد و معمور و مرکز بلادشاپور بود. اما در اواخر حکومت آل بویه استان ارجان در حال زوال بوده است(گابو، ۱۳۷۷: ۱۴) و ابن بلخی این اضمحلال و افول را خبر می‌دهد.



جومه (بلادشاپور) در دوران سلجوقیان، اتابکان لر تا اواخر حکومت تیمور لنگ

خاندان ابن بلخی در اوایل دولت سلجوقی از بلخ به فارس آمدند؛ ابن بلخی تربیت شده‌ی ولایت فارس بود و سلطان ابوشجاع محمدبن ملکشاه سلجوقی (۴۷۴ تا ۵۱۱ هـ ق) در نامه‌ای به ابن بلخی درخواست تألیف کتاب فارسنامه را داد و انجام کتاب سال ۵۱۱ قمری حدس زده می‌شود. به دلیل اینکه سلطان محمد بن ملکشاه در سال ۵۱۱ قمری در گذشته است و مؤلف به همزمانی خود با اتابک چاولی متوفی به سال ۵۱۰ هـ ق. اشاره دارد، می‌توان حدس زد که سال تألیف فارسنامه باید قبل از ۵۱۰ هجری باشد. ایشان در کتاب خود از خرابی منطقه بلادشاپور خبر می‌دهد: «بلادشاپور میان پارس و خوزستان است نواحی خراب و به روزگار قدیم سخت آباد بودست اما اکنون خراب شدست و گرمسیر معتدل ست و آبهای روان دارد. زیز و کوه جیلویه، این قهستانی است نواحی بسیار و حومه آن زیز است و هواء آن سردسیر است و آبهای روان بسیار و دیه‌ها نیکو داشته است اما در روزگار فترت و استیلای ملحدان آباد الله سنتهم (اسماعیلیان) خراب گشت و درختستان میوه‌هاست و زیز جامع و منبر دارد و نواحی آن به سمیرم نزدیک است و نخجیر گاه است» (بلخی، ۱۳۵۸: ۱۴۷-۱۴۸).

بحث:

ابن بلخی، تقصیر ویرانی کوه گیلویه و ارجان را به اسماعیلی‌ها نسبت می‌دهد. اما واژه خراب همیشه به معنی مخروبه و ویرانی ساختمانها و سازه‌ها نیست و می‌تواند از لحاظ لغوی دارای معانی مانند: ناآباد، نابسامان، لم یزرع، بایر، غیرمسکون و بیاب باشد.

در کتاب جامع التواریخ اسماعیلیان تألیف شیخ فضل الله همدانی متوفی سال ۷۱۸ قمری آمده است: رفیقان (اسماعیلیان) به جوانب و اطراف تاخت می‌بردند و خرابی ولایت‌ها می‌کردند و غنیمت‌ها می‌آوردند و نمی‌گذاشتند خصمان (دشمنان) به زراعت و حراثت (کشت و کار) و کشتن برنج مشغول باشند و افزون بر این خرابیها، سوزاندن خرمن - های غله با کاه، بریدن درختان میوه، بردن چهارپا از جمله فراخ شاخ (ورزاو=ورز گاو)، دراز گوش، اسب، استر و گوسفند که رمه رمه و گله گله می‌بردند و همچنین مناطق را محاصره می‌کردند و از ورود و خروج مردم جلوگیری می‌کردند (همدانی، ۱۳۷۸: ۱۴۴-۱۵۵) و بدین سان اسماعیلیان ولایت‌ها را خراب می‌کردند.

از فحوای کلام ابن بلخی که بیان دارد: بلادشاپور به روزگار قدیم بسیار آباد بوده و اکنون نواحی آن خراب شده است؛ آهنگ کلام ابن بلخی دقیقاً نشان می‌دهد که آن رونق، رواج، شکوفایی، پیشرفت، آبادانی، تلالو، درخشش و اعتبار قبلی از لحاظ اقتصادی، کشاورزی، داد و ستد، و مسکون بودن را نسبت به قبل ندارد؛ ابن بلخی نحوه و روش خراب شدن نواحی بلادشاپور را اظهار نکرد، اما منطقه مذکور پس از خرابی، آن شأن و شوکت، اثربخشی و کارایی قبلی را نداشته است. در متن مذکور فقط از «خرابی نواحی بلادشاپور» نام برده است اما از ویرانی شهر یا مرکز بلادشاپور که خبری با

4th International Conference on Language, Literature History and Civilization

COMSTECH Inter-Islamic Network on Virtual Universities
Avicenna International Community College LLC

Holding time: September 15, 2020
Tbilisi - Georgia

اهمیت، شاخص، قابل توجه، چشمگیر و برجسته بود گزارشی نداده است. بدین سبب دلیل خرابی شهر جومه حوادث غیره مترقبه مانند «زلزله و سیل» نبود، بلکه خرابی آن توسط فرقه اسماعیلیان بوجود آمده بود. براین اساس و انگیزه، زمانی که ارجان توسط زلزله ویران گردید از شهر جومه به عنوان مرکز استان ارجان استفاده شد.

نگارنده در سنین کودکی از ساختمانهای به جای مانده دیدن نمود و از والدین و مردم روستا به کرات شنیده است که هم ایلی های ما به انگیزه گله چری (گله چرانی) بهاره از روستای تراب به ایدنک می آمدند و فصل گله چری بهاره را در آن ساختمان ها سپری می کردند و جومه در آن زمان (اواخر دولت رضا شاه تا اوایل سلطنت پهلوی دوم) تا حدودی قابل سکونت بود. در نهایت مصالح آن شهر در ساخت و سازهای جدید مانند قلعه خوانین لنده، قلعه کدخدایان در روستاها و ساخت سازهای جدید توسط مردم بکار برده شد و این میراث و آثار مهم و باستانی نابود شد.

به همین دلیل آقای پرفسور گاوبه اظهار دارد بین سالهای ۱۰۵۵-۱۱۵۰ میلادی ظاهراً جومه هم مثل سایر نقاط استان ارجان ویران شده است. البته بدرستی نمی توان تعیین کرد که این ویرانی ها تا چه حد با کشمکشهای نظامی-شاید

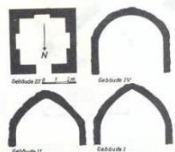


مخربه های توصیفی گاوبه از ایدنک (گاوبه، ۱۳۵۹: تصویر ۸۸)



مخربه های توصیفی قننداری از

ایدنک (گاوبه، ۱۳۵۹: تصویر ۸۹)



طرح و نمای گنبد های توصیفی گاوبه
از ایدنک (گاوبه، ۱۳۵۹: طرح ۷)

اسماعیلی ها- و تا چه حد با زمین لرزه های شدیدی که قسمتهای زیادی از خوزستان و فارس را در سالهای ۴۴۴ قمری (۱۰۵۲ م) و ۴۷۸ قمری (۱۰۸۵ م) دربر گرفته است ارتباط داشته است. ابن بلخی که فارسنامه خود را در زمان سلطان محمد سلجوقی تالیف کرده، تقصیر ویرانی کوه گیلویه و ارجان را به اسماعیلی ها نسبت می دهد. در این بیان البته اغراق نیز بکار رفته است در جومه (ایدنک) پس از سال ۱۱۵۰ میلادی ساختمانهای فراوانی بنا گردیده و تصویر کنونی ویرانه (شکل ۱) از آنهاست (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۱۴-۱۱۵) و گویا جومه در حین کشمکشهای اسماعیلیان خراب شده بود و مجدداً باز سازی شد (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۰۷). در قسمتی از کتاب راجر (Roger) نوشته شده بود بلادشاپور پایتخت استان ارجان بود. این مطلب را نباید فراموش کرد که بین سالهای ۴۵۰ تا ۴۹۰ قمری مدت زمانی که ارجان ضربات سرنوشت را

تحمل می کرد، این استان بطور موقت بوسیله جومه که در کوه ها قرار داشت اداره می شد (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۰۴). شهر جومه بین سالهای مذکور هم مرکز استان ارجان و هم مرکز اصلی بلادشاپور بود (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۰۷).

شکل ۱

بر اساس کتاب «تاریخ گزیده» در ابتداء اتابکان سلغری فارس معرفی و عاقبت و فرجام آنها را به اطلاع به شما می رسد و تغییرات جغرافیایی ناحیه کهگیلویه (بلادشاپور و شهر جومه) در زمان اتابکان سلغری، «اتابکان لر» و مغولان مطالعه و کاوش می شود.



در کتاب حمدالله مستوفی «تاریخ گزیده» فصل هشتم از باب چهارم در باره سلغریان چنین آمده است: در ذکر اتابکان، دو شعبه هستند: یکی به شام و دیاربکر؛ نه تن مدت ملکشان از سنه احدی و ثمانین و اربع ماهه (۴۳۱ ه.ق) تا سنه ثمان و خمسین و ستمایه (۶۵۳ ه.ق) صد و هشتاد و هشت سال. دوم شعبه به فارس معروف به سلغریان؛ یازده تن مدت ملکشان از سنه ثلاث و اربعین و خمسمائه (۵۴۳ ه.ق) تا سنه ثلاث و ستین و ستمائه (۶۶۳ ه.ق) صدویست سال حکومت کردند. سلغریان به روایتی اصل ایشان نیز از نسل سلغریست و او از تخم طاق خان پسر اغوزخان بود. بوقت عزم سلجوقیان بدین ملک، با یک هزار خانه بسلجوقیان پیوست. چون سلجوقیان بر ملک ایران مستولی شدند، تخمه او را راه حجابت دادند. بروایتی دیگر، اتابک دیاربکر و فارس از یک تخمه‌اند و بدیگر روایات، اتابک شیراز سلغریند و اتابک دیاربکر و شام از تخمه آق سنقر غلام ملکشاه سلجوقی هستند.

آق سنقر پیش سلطان ملکشاه مرتبه بلند کرد و در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه (۴۳۱ ه.ق) او را حکومت حلب داد. ده سال والی بود و در سنه احدی و تسعین و اربعمائه (۴۶۱ ه.ق) در گذشت. پسرش زنگی قائم مقام گشت و بحکم برکیارق، حاکم تمام بلادشام گشت و نورالدین لقب یافت. بعد از سلطان برکیارق، بحکم سلطان محمدبن ملکشاه، پس از وفات جکرمش، اردبیل موصل و بعضی دیاربکر نیز به او تعلق گرفت، او را سه پسر بود: بزابه و نورالدین و مودود. بزابه والی فارس و ملازم سلاطین عراق بود. نورالدین را ولایت شام داد و مودود را ملک دیاربکر و زنگی در سنه اثنی و عشرین و خمسمائه (۵۹۲ ه.ق) نماند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۰۰-۵۰۲).

در ذکر شعبه دوم از سلغریان که بفارس حکومت کردند آورده است: اول ایشان اتابک سنقر بن مودود و این مودود پسر آق سنقر است و بروایتی پسر زنگی آق سنقر با انتقام عم (عمو) خود بزابه، که در جنگ سلطان محمود سلجوقی کشته شد، در سنه ثلاث و اربعین و خمسمائه (۵۴۳ ه.ق) بر پسر برادر او سلطان محمد بن محمود خروج کرد و پادشاهی فارس بدست فرو گرفت و مملکت فارس مسخر او شد و سیزده سال پادشاهی کرد. و در سنه ست و خمسین و خمس مائه (۵۵۶ ه.ق) در گذشت از آثار او مسجد جامع شیراز و رباطی هم در جنب مسجد است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۰۳) و آخرشان اتابک

۱- اتابک زنگی ابن مودود، بعد از برادرش اتابک زادگان آلب ارسلان و سابق، پسران بزابه طمع در ملک فارس کردند و بر آن مستولی شدند. زنگی بیاند با ایشان جنگ کرد و ایشان را مقهور گردانید. ملک برو قرار گرفت و او بخدمت ارسلان بن طغرل آمد او نیز آن ملک برو مقرر داشت. مدت چهارده سال در پادشاهی بود و مزار اولیاء شیخ کبیر ابی عبدالله محمد بن خفیف را عمارت کرد و وقف معین گردانید و در سنه سبعین و خمسمائه (۵۷۰ ه.ق) در گذشت. اتابک تکه ابن زنگی بن مودود بعد از پدر پادشاه شد. بیست سال حکومت کرد. در سنه تسعین و خمسمائه (۵۹۰ ه.ق) در گذشت.

تابک طغرل ابن سنقر بن مودود، بعد از عمزاده حکومت بدو تعلق گرفت. عم زاده اش سعد ابن زنگی با او تنازع کرد. چند نوبت در میان ایشان محاربات افتاد و ظفر و هزیمت می بود. ملک فارس در آن محاربات بکلی خراب شد، چنانکه مردم دست از زرع باز داشتند و قحط و وبا خاست. عاقبت طغرل در دست سعد ابن زنگی اسیر شد در سنه تسع و تسعین و خمسمائه (۵۹۹ ه.ق) نه سال حکومت کرد (مستوفی، ۱۳۸۵: ۵۰۴).

اتابک سعد ابن زنگی بن مودود، بعد از ظفر بر طغرل پادشاهی بدو تعلق گرفت. در آن سال، در ملک فارس قحط بحیثیتی بود که هر چیز که دندادن برو کار کردی بتمامی بخوردند و اگر زور یکی بر دیگری فزون بودی و فرصت یافتی او را بکشتیو بخوردی تا بمرتبیه ای که شبی مودنی بر بالای منار تذکیر میگفت. کمندی بر منار افکندند. او سر خود بجهانید. دستار مودن در کمند آمد. تا چنان قطع بود، هیچ مودنی بانک نماز نیارست گفت. بعد از قحط وبایی عظیم بود. خلقی فراوان هلاک شدند. اتابک سعد در عدل و داد کوشید و ملک (مستوفی، ۱۳۸۵: ۵۰۵) فارس



سلجوق شاه ابن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بن مودود بود که بانتمام برادر بجنگ ترکان خاتون رفت و بر ملک فارس مستولی شد و پنج ماه حکم کرد. ترکان خاتون، مادر اتابک، محمد بن سعد را بکشت. برادر ترکان خاتون، اتابک علاءالدوله یزد، پناه به هولاکوخان برد. لشکر مغول به کین خواستن ترکان خاتون بجنگ سلجوق شاه رفتند. بعد از محاربه از ایشان منهزم شد. امیر یعقوب مقرب الدین مسعود، شیراز را از آسیب لشکر مغول نگاه داشت. شیرازیان بدین واسطه عظیم معتقد او شدند و این حال در صفر سنه ثلاث و ستین و ستمائه (۵۶۶۳.ق) است. سلجوق شاه، در گرمسیر فارس بعد از محاربات بسیار، به دست لشکر مغول اسیر شد و کشته گشت.

اتابک آبخ خاتون بنت سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود را بعد از عم زاده پدر، بجای مادرش ترکان خاتون، پادشاهی فارس دادند. یک سال در فارس حکم کرد (۵۶۶۴.ق). بعد از آن او را جهت شاهزاده منگورتمور بن هولاکوخان بخواستند و به اردو آوردند و فارس به تصرف دیوان مغول درآمد. قرب بیست سال در آن ملک حکومت بنام او بود (۵۶۸۴.ق) پس نام سلغریان برافتاد.

متون فوق اطلاعات بسیار گرانها و ارزشمندی به ما می دهند که هنوز در دوران سلجوقیان شهرجومه مرکز بلادشاپور و حتی استان ارجان است. ناحیه فارس در دوران حکومت سلاجقه در دست سلغریان که شعبه ای از سلجوقیان بودند و آنان را اتابکان سلغری فارس می خواندند اداره می شد و منطقه بلادشاپور تا ظهور اتابکان لر جزو ولایت فارس بود.

را آباد کرد. بعد از آن کرمان را مستخلص کرد و دست شبانکاریان از آن دیار کوتاه گردانید. سنه ثلاث عشر و ستمائه (۵۶۱۳.ق) هوس ملک عراق کرد. لشکر کشید و بر دست سپاه سلطان محمد خوارزمشاه اسیر گشت و به چهار دانگ محصول فارس که به سلطان دهد صلح کرد و به فارس رفت. پسرش ابوبکر او را بشهر راه نداد. بجنگ انجامید و تیری با اتابک سعد رسید. اهل شهر، شب دزدیده و او را در شهر بردند و پسر را بگرفت و محبوس کرد. بوقت آنکه سلطان جلالالدین خوارزمشاه از هند مراجعت کرد و بفارس آمد، او را شفاعت کرد و خلاص داد. اتابک سعد در سنه ثمان و عشرين و ستمائه (۵۶۲۸.ق) در گذشت بیست هشت سال پادشاهی کرد. از آثار او جامع جدید شیرازست و رباطی هم آنجا (مستوفی، ۱۳۸۵: ۵۰۵)

اتابک ابوبکر ابن سعد بن زنگی بن مودود، بعد از پدر پادشاهی نشست. پادشاهی عاقل و عادل خیر بزرگ منش بود. در حق اهل علم و مشایخ و اهل بیوتات قدیم انعامات فرمودی، بخلاف آنچه در ملک فارس بودند، بدیگر ولایات جهت ایشان وظایف فرستادی. نام او در پادشاهی درجه عالی یافت بزرگترین امرای او امیر مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود بود و او مردی خبیر و نیکو نهاد بند تا بمرتبه ای که بدی اتابک ابوبکر سی سال حکومت فارس کرد و کیش و بحرین و قطیف و لحصا مسخر کرد و در زمان او ملک فارس رونق تمام یافت و او بسیار عمارات و خیرات کرد: چون رباط مظفری ابرقو و مظفری بیضا و مظفری فاروق و مظفری بند عضدی و مظفری جابر که بر راه ساحل است و بر مزار شیخ کبیر، شیخ ابی عبدالله خفیف قدس الله سره وقفها کرد و در جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و ستمائه (۵۶۵۸.ق) در گذشت.

اتابک سعد ابن ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود بعد از پدر پادشاهی بدو تعلق گرفت. او رنجور بود. بدوازده روز بعد از وفات پدر در گذشت. اتابک محمد ابن سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی بن مودود بعد از پدر و جد پادشاهی بنام او مقرر شد. چون او کودک بود، مادرش ترکان خاتون مدیر ملک گشت. دوسال و هفت مان بر این منوال بود. در ذی الحجه سنه ستین و ستمائه (۵۶۷۰.ق) غنچه عمر اتابک زاده، پیش از آنکه بنسیم بلوغ شکفته شود، بصرصر مامات فرو ریخت و درگذشت.

اتابک محمد شاه ابن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بن مودود بعد از پسر عم زاده پادشاهی نشست و هشت ماه حکم کرد ترکان خاتون در عاشر رمضان سنه احدى و ستین با او حرب کرد و او را اسیر گردانید و بمنزل فنا رسانید (مستوفی، ۱۳۵۸: ۵۰۶).



ابوطاهر و ظهور اتابکان لر

مستوفی در کتاب تاریخ گزیده می‌نویسد: در سنه خمسماهه (۵۰۰ق) قریب صد خانه کرد، از جبل السماق شام، بسبب وحشتی که ایشان را با مهتر قوم خود افتاده بود، بلرستان آمدند و در خیل (ایل، قبیله، عشیره) محمد خورشید که وزرا بودند نزول کردند و بر سیل رعیتی پذیرفته شدند؛ بزرگ ایشان ابوالحسن فضلوی بود. روزی در خانه خورشیدیان مهمانی بودند. ابوالحسن را سر گاوی دادند و او آن را بفال نیک گرفت و با اتباع خود گفت ما سردار این قوم خواهیم شد. او را پسری علی نام بود. روزی با سگی بشکار رفت. جمعی با او در افتادند و جنگ نمودند و او را چندان زدند که به حالت مرگ رفت و پای علی را کشیدند و در غاری انداختند. سگ با دشمنان او برفت، چون در شب بختند، خایه (تخم) مهترشان را بدنندان بکشید و او بدان بمرد.

پس سگ بخانه علی رفت، اقوم او چون دهان سگ را خون آلود یافتند، دانستند که واقعه‌ای حادث شده. در پی سگ رفتند تا بدر غار رسیدند. علی را افتاده یافتند. بخانه بردند و مداوا کردند و بهبود یافت. درین وقت سلغریان در فارس حاکم بودند. اما هنوز اسم پادشاهی نداشتند.

چون علی درگذشت، ازو پسری محمد نام بماند. جوانی دلاور بود. در خدمت سلغریان مرتبه بلند کرد (دارای پست و مقام گردید). چون او نیز نماند، از او پسری جوان و شجاع بنام ابوطاهر ماند که در خدمت اتابک سنقر مرتبه بلند کرد. اتابک سنقر (اتابک سنقر بن مودود) که در ۵۴۳ تا ۵۵۶ قمری بر فارس حکم می‌راند با حکام شبانکاره (کردان فارس) خصومت داشت. ابوطاهر را با سپاهی عظیم و گران بجنگ ایشان فرستاد. بعد از محاربات (جنگها) مظفر و پیروز به فارس آمد. اتابک سنقر او را نوازش نمود و گفت از من چیزی بخواه. یک تیر از اتابک درخواست کرد، اتابک به دل خود گفت: این مرد هوس سرداری دارد. اما التماس او مبذول داشت و گفت دیگر بخواه. او داغ اسب اتابک درخواست. مسلم داشت و گفت دیگر بخواه. ابوطاهر گفت اگر فرمان بود. و بلشکر مدد باشد، ملک لرستان جهت اتابک صافی کنم. اتابک او را لشکر گرانی داد و به لرستان فرستاد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۳۹).

بدین سبب لشکرگرانی به فرماندهی ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی که از کردان جبل السماق سوریه بود به جنگ شبانکاران فرستادند. پس از اینکه ابوطاهر به جنگ شبانکاران رفت و توانست آنها را سرکوب نماید، اتابک سنقر از سرذوق بسیار گفته که از من چیزی بخواه و ابوطاهر جهت فتح لر کوچک و ضمیمه نمودن آن به حاکمیت سلغریان لشکر گرانی در خواست نمود و اتابک سلغری درخواست ایشان را اجابت کرد.

بحث:

خورشیدیان حاکم لرستان بودند و طایفه ابوطاهر (فضلویان) بیش از ۴۵ سال در میان ایل خورشیدیان رعیتی می‌کردند و ابوطاهر به خوبی زیر و بم آنها را از لحاظ سیاسی، تقسیمات ایلی، همبستگی، وابستگی و اختلافات طوایفی می‌دانست. طایفه ابوطاهر در میان طایفه خورشیدیان در سرزمین لرستان کوچک بود و ابوطاهر آگاهی از اختلافات بین طوایفی



لرستان حاکمان آن یعنی آل خورشید داشت ۲. همچنین با وجود لشکر عظیم و پشتیبانی از طرف اتابکان سلغری فارس، «توانست به صلح و به جنگ و وعد و وعید و فریب و شکیب ملک لرستان را در ضبط آورد و چون تمکین و استقرار یافت، هوس استقلال کرد و خود را اتابک خواند و عصیان نمود و کار آن ملک بر او قرار گرفت. در سنه خمسین و خمس مایه (۵۵۰ق) و بعد از مدتی در گذشت» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۰) و ابوطاهر با خلف قول (ضمیمه نمودن لر کوچک به فارس) به اتابک سلغری، خدعه نمود و با این شیوه توانست لر کوچک (منطقه تحت حاکمیت خورشیدیان) را به جنگ آورد و خود را اتابک بخواند. ابوطاهر پنج پسر به یادگار گذاشت: هزاراسف، بهمن و عمادالدین پهلوان و نصره الدین ایلوکوش و قزل. بحکم وصیت و اتفاق برادران اتابک هزاراسف که مهین و بهین همه بود، قائم مقام پدر شد و عدل و داد ورزید» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۰-۵۴۲).

اتابکان هزار اسف و تصرف لر بزرگ و ضمیمه کردن آن به لر کوچک

۲- برای مثال از اختلافات درون و برون مرزی اتابکان لر: شجاع‌الدین بن محمد بن ابوبکر بن خورشید با همکاری برادرش نورالدین محمد در این دوره توانسته ابتدا با بدست آوردن مناصب نظامی و سیاسی در بار امرای سلجوقی جایگاهی بیابند و سپس قدرت خود را مستحکم و رقیبای سیاسی خود را در لرستان مطیع سازند و برخی مخالفت‌های درونی طوایف شورشی که علیه سیادت آن دو صورت گرفته بود، سرکوب نمایند. از جمله این شورش‌ها، شورش طایفه‌ای رقیب از قبیله شجاع‌الدین خورشید (قبیله جنگروی) بوده است، که از یک سو منجر به مرگ حیدر فرزند ارشد شجاع‌الدین، موسس سلسله آل خورشید و از سوی دیگر به دادخواهی جماعتی از لران از دربار دارالخلافه منجر شده است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۲؛ نطنزی، ۱۳۸۹: ۴۹). در پایان دوره فرمانروایی حسام‌الدین شوهلی رقابت این دو سردار نیز افزایش می‌یابد و بارها بر سر مسائل ناچیزی نظیر شکار خرگوش علیه یکدیگر صف‌آرایی می‌کردند به طوری که خود حسام‌الدین شوهلی سلجوقی به منظور حفظ قدرت و نفوذ خویش مجبور بود بین دو سردار (شجاع‌الدین خورشید- سرخاب عیاری) صلح و سازش ایجاد کند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱). حمدالله مستوفی چنین اشاره کرده که شجاع‌الدین خورشید پس مصالحه با دربار دارالخلافه بغداد، همچنان بر ولایت لرستان حکومت داشته و پسرش بدر و برادر زاده اش سیف‌الدین رستم بن نورالدین محمد را بخاطر خدمات پدرش و نقشی که در تاسیس حکومتش در لرستان داشت، به ترتیب ولیعهد ولایت لر کوچک نموده است، تا اینکه بدر با توطئه سیف‌الدین رستم و به دست پدرش به قتل رسید و شجاع‌الدین نیز پس از این اتفاق چندان دوام نیاورد و در حالی که پیری کهنسال بود درگذشت و ولایت را به سیف‌الدین رستم واگذار کرد. شجاع‌الدین از زمان واگذاری قلعه مانگره به نمایندگان خلیفه الناصر عباسی و بر اساس توافقنامه‌ای که با دربار خلافت داشته، همچنان مطیع دربار دارالخلافه عباسی بوده و مناسبات دوستانه‌ای با خلافت بغداد داشته تا اینکه در سال ۶۲۱ هجری/۱۲۲۳م در گذشت و سیف‌الدین رستم بر سریر ولایت لرستان قرار گرفت (غفاری، ۱۴۰۴: ۱۴۲). سیف‌الدین رستم به عنوان دومین اتابک لر کوچک، پس از مدتی فرمانروایی، به دست برادرش شرف‌الدین ابوبکر کشته شد و شرف‌الدین ابوبکر نیز به نوبه خود به دست زن بدر بن شجاع‌الدین خورشید به انتقام خون همسرش مسموم شد. چون این خبر به دارالخلافه بغداد رسید، حسام‌الدین خلیل که در دربار خلافت عباسی بود توانست از بغداد به لرستان بیاید تا بلکه بتواند با استفاده از این اوضاع و احوال و در شرایطی که شرف‌الدین ابوبکر در حالت احتضار بود بر لرستان مسلط شود. اما شرف‌الدین ابوبکر که در شرف مرگ بود به همراه جماعتی از لران برای به قتل رساندن حسام‌الدین خلیل دست به توطئه زد، اما قصور و پشیمانی همدستان شرف‌الدین ابوبکر از کشتن حسام‌الدین خلیل به ناکامی این توطئه منجر گردید و به احتمال بسیار مادر حسام‌الدین خلیل که عامل مسموم نمودن شرف‌الدین ابو بکر بوده در خنثی نمودن این توطئه نقش مهمی داشته است. حسام‌الدین بخاطر باخبر شدن از ماهیت توطئه و فرار از مخاطرات احتمالی ناشی از این توطئه مجدداً به دربار دارالخلافه بغداد بازگشت. بدلیسی می‌گوید «که خلیل از ترس به دارالخلافه رفت» (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۶۱).



اتابکان هزار اسف که [مهین و بهین] همه بود، قائم مقام پدر شد و عدل و داد ورزید. در عهد او ملک لرستان رشک بهشت گشت و رونق یافت. به همین خاطر اقوام بسیاری در این زمان از جبل السماق شام روانه لرستان شدند و به اتابک هزاراسف پیوستند، گروهایی چون: گروهای عقیلی از نسل علی بن ابی طالب و گروه هاشمی از نسل هاشم بن عبدمناف و دیگر طوایف متفرق چون: استرکی، ماکویه، بختیاری، جوانکی، بیدانیان، زاهدیان، علایی، کوتوند، بتوند، بوازکی، شوند، راکي، جاکي، هارونی، آشکی، کوی لیراوی (کمایی لیراوی)، ممویی، یحفونی، کمانکشی، ممانسی، ارملکی، توانی، کسدانی، مدیحه، اکورد، کولارد و دیگر قبایل که انساب ایشان معلوم نیست (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۰-۵۴۲).

«چون این جماعت به هزاراسف و برادران پیوستند، ایشان را قوت و شوکت زیاد شد. بقایای شولان را به زخم شمشیر از آن ولایت بیرون کردند و یکبار بر آن دیار مستولی شدند؛ پس دیار شولستان نیز مسخر کردند و شولان منهزم به فارس رفتند. هزاراسف و برادران تمامت لرستان (لر کوچک) و شولستان و کردارکان و کهپایه لستان تا چهار فرسنگی اصفهان در ضبط خود آوردند» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۰-۵۴۲) و لرستان بزرگ را (که شامل لر کوچک و لر بزرگ هست) بوجود آوردند.



بحث :

یعنی با پیوستن گروه‌های مذکور به طایفه ۱۰۰ خانواری ابوالحسن فضلوی که در سال ۵۰۰ هجری در خیل محمد خورسید نزول کردند، به یکباره قدرت اتابکان هزاراسف زیاد شد توانست شولان را از شولستان بیرون کند و به فارس بفرستد (نورآباد، سپیدان، فهلیان) و جغرافیای کردارکان (کوروارکان) ۳ که شامل کهگیلویه کنونی و شمال شرق خوزستان بود (رجبی بهشت آباد، ۱۳۹۷: ۱۵۴) و آقای گاوبه معتقد است که کردارکان نام دیگر کهگیلویه است تقریباً نواحی سرزمین کوهستانی شمال ارجان و نواحی بلادشاپور و فروزک است (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۲۳) که توسط اتابک هزاراسف از فارس جدا شد و به لرستان بزرگ ضمیمه گردید.

اتابکان سلغری از این اقدام اتابک هزاراسف لر مغموم و متاثر گردیدند و «اتابک تکه سلغری چند نوبت لشکر به جنگ ایشان فرستاد، مقهور و مکسور پیش او رفتند و بیشتر نزاع ایشان، به جهت قلعه مانجست (مانگشت) که حصنی حصین و رکن رکین است، بود و هزاراسف می گفت: از قبل اتابک، محافظ این قلعه‌ام. چون اتابک تکه سلغری را دفع او [دست نمی داد]، به مصالحت و مصاهرت رغبت نمود و کار هزاراسف عروجی تمام یافت. هر موضع که قابل زراعت دید، دیه‌ها ساخت و در آن مردمان نشانند و هیچ جای خراب نگذاشت» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۰-۵۴۲).

با توجه به متن فوق، تمام سرزمین لرستان که کردارکان هم به آن اضافه شد آباد و معمور نمود، شهر جومه هم در جغرافیای کردارکان قرار داشت. در متن فوق آمده است: که اتابک هزاراسف حتی دیه‌ها را ساخت و هیچ جای خراب نگذاشت، با این وجود شهر جومه مرکز شهرستان بلادشاپور در این زمان آباد و معمور بوده که در این مورد نظر پرفسور گاوبه با نظر نگارنده کتاب مطابقت دارد.

گاوبه می نویسد: با وجود اینکه منابع موجود از کهگیلویه به ندرت یاد می کنند و بلادشاپور در یک جای تاریخ دیده می شود، می توان ادعا نمود که آغاز یک مرحله‌ی مجدد ترقی برای تمام نواحی کوهستانی بین خوزستان و اصفهان در نیمه دوم قرن ۶/۱۲ بوده است. در این مرحله لر بزرگ که ناحیه حکومتی خود را به یک دولت شکوفا مبدل کرده بود، کوه گیلویه را توسط سنقر سلغری Salguriden Sunqur (۱۱۴۸-۱۱۶۲ م) یا (۵۵۶-۵۴۳ ق) بعنوان پاداش خدماتی که علیه شبانکاره گان (کردان فارس) صورت گرفته بود به اتابک ابوطاهر (۵۴۳-۵۶۰ ق) واگذار کرد. تقریباً بین سالهای ۴۵۰/۱۰۵۸ و ۴۹۰/۱۰۹۶ می توان احتمال داد که جومه همانطوری که اشاره شد، مرکز استان ارجان بوده باشد و آن محل

۳- در باب سرزمین مستقل کوروارکان (کردارکان) که ذکر آن در کتاب نزهت القلوب تالیف حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ قمری رفت (مستوفی، ۱۳۸۹: ۷۰) جنیدی معتقد است با تبدیل پسوند «شان» به «کان» اسم مکان ساخته می شود (جنیدی ۱۳۹۳/۱۲/۱۷) و واژه کوروارکان در حقیقت کوروارشان بوده و این واژه به معنی سرزمین و جایگاه و خانه کورشیان می باشد. کوروارکان و کردارکان هر دو از سه هجا تشکیل شده اند که، واژه کوروارکان: ۱- کور= کورش ۲- وار= جا، مکان و خانه ۳- کان= پسوند مکان ساز است و واژه کردارکان: ۱- کُر= کورش ۲- وار= جا، مکان و خانه ۳- کان= پسوند مکان ساز است (رجبی بهشت آباد، ۱۳۹۴: ۲۰).



تا پایان دوره C هم مرکز اصلی بلادشاپور بوده است و جانشین دوره بعدی آن دهدشت است (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۰۷-۱۰۸) (شکل ۲).

سپس هزاراسف پسر خود تکه را به خدمت ناصر خلیفه فرستاد و التماس اتابکی کرد. خلیفه التماس او مبذول داشت و او را منشور و تشریف داد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۰-۵۴۲). بنابراین حکومت اتابکان خراج گذار خلیفه بغداد شد و باید از طرف خلیفه و دیگر ولایت تحت او امر او در امان باشد.

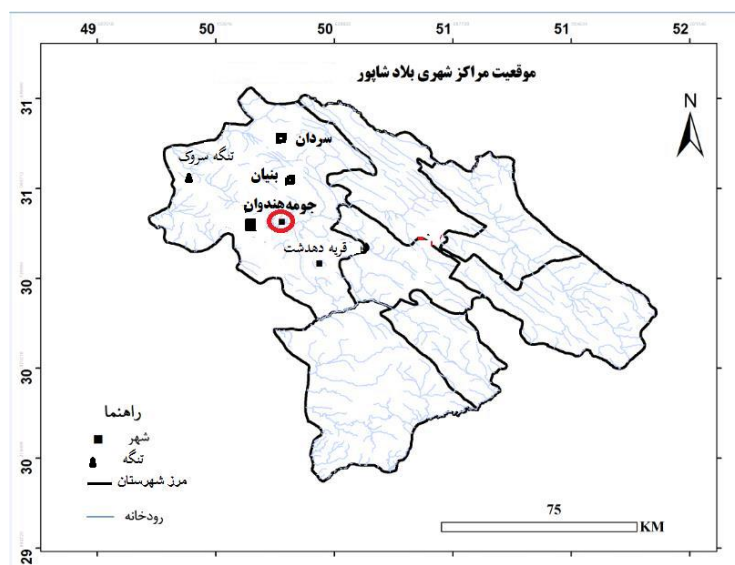
تکه که نواده سلغریان فارس بود، قائم مقام پدر شد. چون خبر وفات هزاراسف به فارس رسید، اتابک سعد سلغری، جهت آزاری که به واسطه شکست شولان از لران داشت، جمال‌الدین عمر لالپا را که عم‌زاده هزاراسف بود، با ده هزار پیاده لر، شول و ترکان به جنگ تکه فرستاد. به نزدیک قلعه پیرو (تیرو) به اتابک تکه رسیدند؛ با او پانصد سوار بود. ناچار در مقابله ایشان به مقاتلت باز ایستاد. چون کثرت خصمان را بود، عزیمت، هزیمت داشت؛ ناگاه تیری بر جمال‌الدین عمر لالپا آمد و بدان تباه شد و شکست بر لشکر فارس افتاد و کار اتابک تکه عروجی تمام یافت. سلغریان سه نوبت دیگر به جنگ او فرستادند و در هر سه بار مقهور و مغلوب باز گشتند (مستوفی، همان).

اتابک سعد سلغری فارس که در سالهای (۵۹۹ تا ۶۲۸ ه.ق) حکم میراند از اینکه شولستان، لالستان و کردارکان از جغرافیای فارس جدا و خراج گذار اتابکان لر شدند، ناراحت بود. ایشان جمال‌الدین عمر لالپا را با لشکر ده هزار نفری به جنگ تکه فرستاد برای باز پس گیری مناطق از دست رفته؛ در آن جنگ جمال‌الدین عمر لالپا کشته شد و اکنون مزارش در شهر بنیان یا دلی مهرگان (مهره گرای= مرکز گرای) قرار دارد. نام این شهر «دلی مهرگان» از نام پدر گیلویه (مهرگان) اقتباس شده است و شهر بنیان در مجاورت شهر باستانی سردان است و حدود ۲۰ کیلومتری شمال شهر جومه قرار دارند.

گاوبه می‌نویسد: ناحیه بلادشاپور در مرز بین خوزستان و فارس، در مشرق ارجان و جنوب سردان قرار داشته این ناحیه دارای مسجد جمعه‌ای (منبر) بود که به گفته مقدسی در محل اصلی جومه واقع بوده است (گاوبه، ۱۳۷۷: ۵۳-۵۵). در کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ذیل کلمه «منبرها» نوشته شده است: داشتن منبر نشانه قدرت و خود مختاری اسلامی بوده است. هرگاه مردم شهر می‌توانستند اثبات کنند که اکثریتشان مسلمانند، عربها اجازه تاسیس منبر و مسجد جامع و برگزاری نماز آدینه و اجرای حدود و مجازات‌های شرعی به ایشان می‌دادند، پس جزیه سنگین کافری به خراج سبک اسلامی تبدیل می‌شد. چون این نتیجه به زیان دولت خلیفه بود در اثباتش اشکال تراشی می‌کردند (مقدسی، ۱۳۶۲/ج ۱: ۱۲). داشتن منبر نشان درجه استقلال قضائی منطقه بوده؛ چنانکه داشتن حق طبل و پرچم نشان درجه استقلال نظامی فرمانروای محل بوده است (مقدسی، ۱۳۶۲/ج ۱: ۴۰). عمر لالپا در آن زمان در شهر بنیان دفن شد؛ شهرهای بنیان، سردان، هندوان جزو اقمار شهر جومه بودند (شکل ۲) و هنوز در آن زمان شهر جومه معمور و آباد است. وجالب اینجاست که ساکنین جومه و شهرهای اقماری آن هنوز هم از قبیله گرای بازماندگان رم گیلویه هستند و شهر جومه از آن روزگار تا امروزه امیر نشین ایل گرای می‌باشد.



«بعد اتابک تکه بن هزار اسف با لشکری گران آهنگ لر کوچک کرد. در آن وقت حسام‌الدین خلیل، پسرزاده شجاع‌الدین خورشید، حاکم لر کوچک بود. میانشان محاربات بسیار رفت، عاقبت حسام‌الدین خلیل از او ستوده شد و بعضی ولایات لر کوچک در تصرف اتابک تکه آمد و تکه به وطن مألوف رفت. از خوزستان بهاء‌الدین گشتاسف و عمادالدین یونس که سپه‌داران خلیفه بودند، لشکر به لرستان فرستاده بودند و خرابی بسیار کرده و قزل، برادر پدرش (عمو) تکه را گرفته و به اسیری برده و در قلعه لاموج محبوس کرد. تکه بدین انتقام به جنگ ایشان رفت، بعد از حرب و کوشش بسیار عمادالدین یونس کشته شد و بهاء‌الدین گشتاسف اسیر شد. او را نواخته به ولایت خوزستان فرستاد، تا قزل را از بند بیرون آوردند و بدو فرستادند؛ بعد از مدتی چون در سنه خمس و خمسين و ستمائه (۶۵۵.ه.ق)، هولاکوخان با لشکر عازم استخلاص بغداد شد، اتابک تکه بر سیل مطاوعت (فرمانبرداری=موافقت)، به خدمت پیوست» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۲-۵۴۴).



شکل ۲- جومه مرکز بلاد شاپور

به دلیل اینکه اتابک تکه شخصاً به خدمت خلیفه «المستعصم بالله» مشرف و منشور خراج گذاری را از ایشان دریافت نمود. اما در زمان خودش لرستان توسط سپه‌داران خلیفه مورد تاخت تاز و تجاوز قرار گرفت و اتباع و خویشانش بخصوص قزل عموی تکه را به اسیری بردند. تکه به عدم پابندی خلیفه به قرارداد فیما بین پی برد و احساس نابودی و زوال تخت تاج محلی خود را نمود. در این حال به مطاوعت هولاکوخان درآمد. تا هم تقاص و توانی از خلیفه گرفته شود و هم تاج و تخت حکومت محلی خود را زیر سایه هولاکوخان نگه دارد.



«هولاکوخان او را در تومان کتیبقانونین در آورد. در آن جنگ، او بر واقعه اهل بغداد و قتل خلیفه (ششم صفر ۶۵۶ه.ق)، و شکست مسلمانان رقت کرده بود؛ آن حال به گوش هولاکوخان رسید؛ از او برنجید؛ اتابک تکه از رنجش او خبر یافت؛ بی خبر از آنجا به لرستان رفت. هولاکوخان بدین سبب از کتیبقانونین بازخواست کرد و او را با سرتاق نوین و لشکری گران برای گرفتن اتابک تکه فرستاد. برادرش اتابک شمس الدین الب ارغو بن هزاراسف با تکه گفت: مصلحت آن است که مرا به حضرت هولاکوخان فرستی، باشد که رضاجویی کنم و دفعی اندیشم که لشکر مراجعت نماید؛ اتابک تکه پسندیده داشت و بعد از آن عهود و موثیق کرد که تا آلب ارغو به لرستان است، تکه با لشکر مغول محاربت نکند. آلب ارغو روان شد؛ چون به مرغزار فخر که سرحد لرستان است، رسید، لشکر مغول را دید؛ صورت حال و عجز خود با امیران گفت، امراء او را مقید کردند و اتباعش را به درجه شهادت رسانیدند و عازم لرستان شدند. اتابک تکه از بیم قتل برادر و رعایت موثیق مخالفت مغول نیارست کرد و به قلعه مانجست (مانگشت) پناهی؛ چندان که امراء وعده می دادند، باور نمی کرد، تا هولاکوخان انگشتی امان فرستاد. اتابک تکه بیرون آمد؛ او را به تبریز بردند و بعد از یارغو و ثبوت گناه در میدان شهید کردند؛ کسانش شخص او را پنهان به لرستان بردند و در ده «دورود» به خاک سپردند. و لرستان به اتابک شمس الدین مفوض گشت و حکم شد که لشکر مغول مراجعت نمود. چون آلب ارغو به لرستان رسید، ولایات را خراب دید و رعایا بعضی آواره و بعضی بیچاره بودند. به حسن تدبیر غائبان را جمع کرد و حاضران را استمالت داد و بر عمارت و زراعت محرص کرد تا در اندک مدتی با حال عمارت آمد، بلکه رشک خلد و جنان شد. قرب یازده سال در پادشاهی بماند، جهان را وداع کرد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۲-۵۴۴).

با رسیدن اتابک شمس الدین آلب ارغو به حکومت در زمان ایشان طبق متن فوق ولایات خراب بودند و مغولان بیشتر شهرها و محل سکونت لرستان را ویران می کردند. گُردارکان یکی از نواحی لرستان بود که شهرهای بلادشاپور (جومه)، بنیان، سردان، هندوان) خراب کردند، و حتی بیشتر افراد آنها را کوچ دادند. در کتاب ایل باستانی دینار گُرایی آمده است: «با کشته شدن اتابک تکه نابسامانی و کوچ های اجباری به دست حاکمیان مغول و کمک و راهنمایی شاهان فارس (اتابکان فارس آل سلغر) آغاز شد که دشمنی و رقابت با اتابکان لرستان بزرگ اتابک تکه داشتند. نزدیک به هیجده تیره و شاخه از سرزمین کوروارکان یا گُرایی که در جنگ با مغولان پیشگام بودند به خراسان و سیستان و بلوچستان کوچ داده شده اند. گُرایی های تبعیدی بیشتر ساکن شهرهای، جومه، هندوان، بنیان، سردان، زیز و اطراف قلعه

۴- سی و هفتمین خلیفه و آخرین خلیفه عباسی بود که پانزده سال و هفت ماه خلافت نمود. پادشاه مغول، هولاگو خان بچنگ او رفت و در سادس صفر سنه ست و خمسين و ستمانه (ششم صفر ۶۵۶ه.ق)، خلیفه را بدرجه شهادت رسانید و خلیفه چهل شش سال و سه ماه عمر داشت. لشکر مغول بغداد را خراب کردند و قتل عام کردند. چهل روز قتل می کردند. هشتصد هزار آدمی کشته شد. گویند از لشکر مغول، مردی بایجو نام، درخانه ای چهل و چند کودک شیر خوار یافت. فکر کرد که چون اینها بی شک بزاری خواهند مرد، همان بهتر که همه را از زحمت زندگی خلاصی دهم. تمامت را بکشت. روزی از بزرگی پرسید که در مده العمر چنان خیری نکردم، جزا چه یابم؟ گفت دوزخ جاودان. بعد از خلیفه «المستعصم بالله» تخم بنی عباس در ایران خلافت نکردند و حکومت به پادشاهان مغول رسید و لله ملکا لا یزول (مستوفی، ۱۳۸۹: ۳۶۹).



منگشت بودند. در تاریخ ۱۳۹۴/۱/۵ سردار سعید محمد کهرازی، هیئت همراه به کوه گیلویه جهت دیدار همتباران گُرایِ خود سفر نمودند که مفتی حافظ عیدالله کهرازی فرزند مرحوم مولوی شاه کرم کهرازی از گُرایِ سیستان که در آن زمان اجدادشان تبعید شدند، در روستای ایدنک (شهرجومه) شعری را سرود که مبین متن فوق است» (رجبی بهشت آباد، ۱۳۹۷: ۴۷۳-۴۸۳).

هلاکو به بغداد چون حمله کرد	اتابک لرستان بود این داد مرد
خبر به اتابک رسید ناگهان	بسی قتل کردند مغولان عیان
بسی گشت غمگین بر آن مردمان	که بودند مظلوم در این جهان
بسی گشت غمگین از این خبر	هلاکو زاین ماجرا زد به سر
بکرد حمله بر آن لرستان ما	پراکنده گشت آن گلستان ما
کنون آن گلستان، آباد شد	دل مردمانش بسی شاد شد
خدایا نگهدار گلستان ما	هزار آفرین بر لرستان ما
عبید لرم من در زاهدان	ز دیدار اقوام بسی شادمان
چو اجداد و نژادم از شماهاست	خودم در زاهدان وفکرم آنجاست
چو بر اصل و نژادم من رسیدم	خدایا نعمتی بهتر ندیدم
خدایا با شماست راز و نیازم	به این ایل خداجویم بنازم
عبیدم من عیبم من گُرایِ	بسی شادم من از این آشنایی

و سرانجام در زمان اتابک شمس الدین آلب ارغو با حسن تدبیر غائبان و افراد در بدر، پریشان، سرگردان، ویلان، پراکنده، بی سامان را جمع کردند و آنها را با مهربانی، دلجویی و نوازش دادند و توانستند آن مردم مظلوم و ستم چشیده را بر عمران و آبادسازی شهرها و روستاها و همچنین به کشاورزی و کشت و زرع راغب نمایند و در مدت کوتاهی آن مناطق را بازسازی و آباد نمودند، بنابراین بازسازی شهرهای بلادشاپور از این امر مستثنی نبودند و آباد و معمور گشتند.

در زمان حاکمیت اتابک نصره الدین احمد نوه اتابک شمس الدین بر لرستان آمده است: او در آن ملک سیرت پسندیده پیش گرفت و اوامر و نواهی شرعی را رواجی هر چه تمام تر داد و از آن وقت تاکنون که قرب سی و پنج سال است (۶۷۶-۷۱۱ ه.ق)، در آن ملک بر ظاهر غیر شرعی هیچ امری نرفته است و چون کار ولایت جهت تعدی افراسیاب مضطرب بود، به نیک و بد کم و بیش آن فرو رسید و به وجه احسن تدارک مافات کرد تا ولایت معمور و رعیت مرفه گشتند و خزائن از دفائن مملو شد و ملک قطب الدین پسر عماد الدین پهلوان را نیابت داد و ولیعهد خود گردانید و خسرو شاه پسر ملک حسام الدین را سر لشکری فرمود و هر یک مساعی جمیله در آن مصروف داشتند، تا لاجرم ملک لرستان محسود جنان

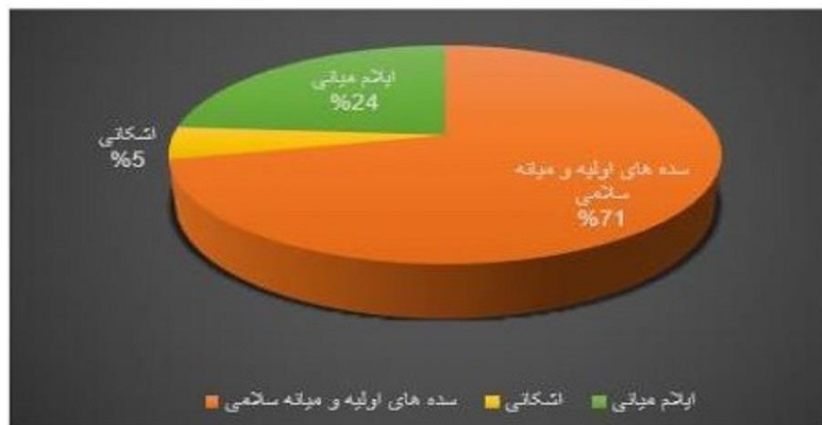


شد. چون کار ولیعهد هم در حیات او به انجام رسانید، اتابک پسر خلف خود، یوسف شاه را ولایت عهد داد و او چون پدر بزرگوار در [کار] کسب نیک نامی کوشید و به عز دولتشان ملک لرستان رشک [خلد و ارم] گشت. حق سبحانه و تعالی همه پیشوایان امم را در سروری توفیق نیکونامی و تشریف معدلت کرامت کند، به من و وجوده (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۴۹-۵۴۷)

در این برهه از زمان آنچنان که متن بیان می کند شهرها و روستاها و کسب و کار و کشاورزی آن نواحی پر رونق گردید و همچنین آباد و معموره شدند که مردم آن دیار مرفه و دفاعن و خزائن مملو گشتند. مستوفی هم در کتاب نزهت القلوب خود آورده است: «تومان لر بزرگ ولایتی معتبر است و در آن چند شهر شولستان فارس و گُردارکان و کوهپایه المستان (متابستان) از حساب آنجاست و حقوق دیوانی که به اتابک می رود، می گویند بیش از صد تومان است و آنچه اتابک به دیوان مغول می دهد، نه تومان و یک هزار دینار است و مفصل آنکه از هر ولایت، او را حاصل چندست، معلوم نیست» (مستوفی، ۱۳۸۹: ۷۰). پس این موضوع، نوید از بازسازی مناطق ویران شده توسط مغول و بازگشت زندگی و رونق اقتصادی را می دهد و توانایی پرداخت چنین مالیاتی را داشتند. بنابراین شهر جومه مرکز بلادشاپور که در جغرافیای گُردارکان قرار داشت بازسازی شد و کسب و کار و زندگی در آن رونق داشت و مالیات آن پرداخت می شد.

در بررسی باستان شناسی شهر جومه که توسط دکتر سپیدنامه و دکتر آزادی انجام شد در مجموع از ۲۱ قطعه سفال مطالعه شده از محوطه ایدنک یا همان شهر جومه، ۱۵ قطعه متعلق به سفالهای موسوم به «شبه پیش از تاریخ» که قابل تاریخ گذاری به آواخر قرن ۴ تا ۷ هجری هستند، بنابراین بیشتر قطعات متعلق به سفالهای دوره اسلامی (قرن ۴ تا ۷ ه.ق) هستند که از مجموع ۲۱ قطعه سفال مطالعه شده ۱۵ قطعه و ۷۱ درصد کل سفالها را تشکیل می دهند (نمودار ۱) که نشان از رونق و شکوفایی شهر جومه تا پایان دوره مغولان و اتابکان لر می باشد و همچنین پرفسور هاینس گابوه بر اساس بررسی های باستانشناسی بر روی سفالهای شهر جومه معتقد است این سفالینها از دوره B,C هستند و شکوفایی این محل (شهر جومه) در دوره های B,C بوده است (گابوه، ۱۳۷۷: ۲۷۹-۲۸۰) که مهر تاییدی بر آباد بودن شهر جومه در دوران اسلامی، سلجوقی و اتابکان لر می باشد.

۵- دوره A عهد ساسانیان (قرن ۳-۷) میلادی. دوره B عصر کلاسیک اسلامی (از قرن ۷-۱۱) میلادی. دوره C دوره سلجوقیان و مغولها (قرن ۱۱-۱۴) میلادی. دوره D تا پایان حکومت صفویه (قرن ۱۴-۱۸) میلادی.



نمودار ۱- گاهنکاری نسبی سفالهای مطالعه شده از محوطه ایدنک (جومه) شهر جومه در دوران آل مظفر

ذکر توجه شاه شجاع به شوشتر و لرستان: چون از ولایت قزوین بازگشت، لشکر را از راه لر کوچک روانه کرد تا به خرم آباد رسید. ملک عزالدین، پسر را به شرف بساط بوسی فرستاد. در پای قلعه خرم آباد نزول افتاد و دختر ملک عزالدین را خواستگاری کرد و مولانا سعدالدین انسی را به قلعه فرستاد تا عقد مناکحت منعقد گردانید و در شب دیگر در همان منزل زفاف ساخت. بعد از چهار روز، از آنجا روانه دزپول و شوشتر شد. زمستان بود و راهی بد و کوهستانی ناخوش داشت. لشکر را زحمت بسیار رسید تا به کنار آب ششتر نزول افتاد. در اثنای این حال بارندگی بنیاد شد و چند شبانه روز می-بارید. لشکر نیک مضطر گردید. حق سبحانه و تعالی ترحم فرمود و هوا گشاده شد.

اتابک شمس الدین پشنگ ۶ نیز برسد و با سلاطین ملحق شد و از آن طرف آب، شاه منصور با پانصد ششصد سوار مکمل آراسته فرود آمد. یک هفته برین برآمد. چون مجال عبور از آب ممکن نبود، از طرفین حکایت مصالحت (آشتی و سازش دو طرف) در میان آمد. شاه منصور به کنار آب آمد به همدیگر ملاقات کردند. شاه شجاع مراجعت نمود و با اتابک قرار دادند که لشکری آراسته مصایب سلطان بایزید از شیراز بفرستد و به اتابک ملحق شود و به شوشتر روند به راه کوه گیلویه، و روانه شیراز شد و اتابک به طرف ایدج رفت... و شاه شجاع بر اثر زیاده روی در نوشیدن باده در راه شیراز بیمار شد و شاه شجاع فرزند خود سلطان احمد را جانشین خود کرد و سپس وصیت نامه به حضرت صاحبقران ایران و توران امیرکبیر مغفور قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان نوشت: هوالحی لاله الاهوله الحکم و الیه ترجعون. عالی گردون بسطت، ممالک پناه معدلت دثار مکرمت شعار، نوین بزرگ کامکار، اعتضاد السلاطین گردون اقتدار، شهسوار مضمار عدل و احسان، عدل اکاسره و جبابره زمین و زمان، المنظور بعنایه الملک الدیان، قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان خلدالله تعالی ملکه، ملاذ اکاسره گیتی دار و ملجأ قهارمه چرخ مقدار باد و در تعظیم او مقدار آسمانی و

۶- اتابک شمس الدین بن احمد بن یوسف شاه عمزاده و داماد اتابک نورالورد بن سلیمان شاه از اتابکان لر بزرگ است. امیر مبارزالدین محمد مظفری در سال ۷۵۷ ه.ق. پس از سرکوبی اتابک نورالورد، پشنگ را به فرماندهی لرستان برگزید و او به محاصره قلعه‌ای که نورالورد در آن شخصاً اختیار کرده بود پرداخت و آن را تصرف نمود و چشم نورالورد را میل کشید. پشنگ تا ۷۹۲ ه.ق. اتابک بود.



تحری مرضی سبحانی ابدأ موفق و موید و حق عزوجل و علا آن یگانه جهان را در مقاصد دینی و دنیوی به اعلی مدارج مرادات و اقصی معارج مرامات برساناد بمنه الکریم و طولہ القدیم. بعد از تبلیغ ادعیه صالحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد، انهاء می گرداند که بر رأی ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان مکاره است و اصحاب عقول به زخارف مموه او التفات ننموده اند و نیمی باقی را بر جهان فانی ترجیح نهاده و حقیقت دانسته اند که فنای هر مخلوقی از قبیل واجبات است و بقای هر موجودی از مقوله ممتنعات و... بنا بر خلوص نیت و حسن طویت که به نسبت با حضرت معدلت پناهی از آب صافی روشن تراست، واجب دید صورت حال انهاء کردن که فرزند دلبندم زین العابدین، طول الله عمره فی ظل عنایتکم، او را به خدا و خداوند سپردم و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را به جناب ممالک پناهی سفارش نمودم. چه به حقیقت دولتخواهی آن حضرت را ذخر اخلاف دانسته ام، چنانچه از سجیت کریم و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین می سزد بر مضمون حسن العهد من الایمان کار بسته برقاعده مستمر ایشان را به جانب مبارک خود مخصوص فرماید و ظلال اشفاق بر احوال پریشان ایشان گسترانید به وجهی که آثار آن، صغار و کبار ایران و توران مشاهده نمایند و در قرنهای باز گویند و حاسدان و قاصدان که سالها در آرزوی چنین روز بوده، مجال شماتت و محل استیلا نیابند. این معنی موجب ادخار ذکر جمیل شود و این دوست مخلص را که با عهد و میثاق مودت و سعادت نیل قربت توفیق عزلت یافته و به فاتحه دعای خیر یاد فرمایند. تا از فحوای «یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین» گردد ان شاء الله تعالی وحده العزیز «هدما وعدنا الیه و العهد فی الدارین علیه» همواره به توفیق این مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد و حق تعالی بر عمر باقیش برکت کناد به محمد و عترته الطاهرین و صلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین. چون مخلصترین دولتخواهان وفادار امیدوار شاه شجاع بن محمد اللهم اغفرله. چون از این وصایا پرداخت روز یک شنبه بیست دوم شعبان سنه ست و ثمانین و سبع مائه (۷۸۶ه.ق) از این کلبه بایت و خارستان اذیت به مأمن امن و راحت و گلشن استراحت رحلت کرد به موجب وصیت در پای کوه چل مقام شیراز مدفون شد. عمر شاه شجاع پنجاه و سه سال و سه ماه، مدت دولتش بیست هفت سال. دیگر بنیاد خرابی و هرج مرج فتنه واقع شد و در هر سری سودایی پدید آمد. اهل عراق به طلب شاه یحیی فرستادند و در اصفهان قرار گرفت و سلطان احمد به کرمان آمد و سلطان زین العابدین به قائم مقامی پدر در شیراز نشست (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۱۱-۱۱۸).

در شوال سنه تسع و ثمانین و سبع مائه (۷۸۹ه.ق)، اخبار متعاقب می رسید که بندگی حضرت امیر بزرگ خاقان جهانگشای صاحب قران انارالله برهانه به عراق رسید و امیر مظفر کاشی با تمام اکابر و سرداران عراق به شرف بساط بوسی مشرف شدند و کلید دروب و قلعه طبرک تسلیم ملازمان آن حضرت کردند و سلطان زین العابدین، با تمام امرا و لشکریان، شیراز را گذاشتند و به طرف بغداد رفتند و شاه یحیی از یزد تهیه اسباب جهت عتبه بوسی اشتغال می نمود. چون بندگی حضرت امیر بزرگ به مملکت عراق رسید، ایشان را امان داد. به جهت عساکر منصوره وجهی تقبل نمود (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۳۲). بعد از یک هفته در عشر اول رجب سنه خمس و تسعین و سبع مایه (۷۹۵ه.ق)، در قریه ماهیار، فرمان بر قتل تمام



آل مظفر کوچک و بزرگ نفاذ یافت و آن طایفه از این سرای سپنج و منزل عنا و رنج به خانه راحت نقل کردند (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۳۶).

بحث:

در گزارش فوق آمده است که به مصالحت اتابک شمس الدین پشنگ اتابک لر بزرگ، موافقت کرد که به انقیاد و خراج گذاری پادشاهی آل مظفر پایبند باشد و لشکری بیاراید و به مدد ایشان به شیراز روند... و بنابراین در این جنگ قدرت که شاه شجاع به لرستان آمد هیچ ولایتی، شهری، دیه ها خراب نگردیده و شهر جومه که جزو ولایت لرستان بوده هم اکنون آسیب ندیده است و تا کنون آباد و معمور است. و در بین راه شاه شجاع پادشاه ایران از خاندان آل مظفر بیمار شده است، و وصیت نامه و نامه به امیر تیمور گورکانی نوشت که بعد از من بچه هایم و برادرانم در پناه تو هستند و کلید قلعه ها و دروب شهرهای ایران بر روی شما باز است و به شما وفادارند، که با ورود امیر تیمور به بغداد سلطان زین العابدین فرزند ایشان به بساط بوسی رفت و به آنها امان داد و آنطور که در متن گزارش شد از جنگ و خونریزی و ویرانی ولایات تا آن زمان وجود نداشت و زین العابدین پادشاه فارس که ملک لرستان در تملک او بود هم در امان بود و مورد تهاجم قرار نگرفت و شهر جومه باید آباد بوده باشد به دلیل اینکه پادشاهان هدفشان به انقیاد درآوردن حاکمان محلی است، بیشتر، شهرهایی که کرسی و دارالحکومه هستند را تسخیر می نمودند و در تاریخ از آنها نام برده می شود و معمولاً از شهرهای تابعه آنها اسمی به میان برده نمی شود. بجز اینکه در آن شهرهای تابعه اتفاق عظیمی افتاده باشد. در این زمان شهر ایدج (ایده = مال امیر) دارالحکومه بود و مناطق و شهرهای بلادشاپور از اقمار آن بودند و جومه در این زمان آباد و خراج گذار آن بود.

دومین بازگشت امیر تیمور گورکان به فارس

طلوع ریایات حضرت جهانگشای امیر بزرگ صاحبقران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان انارالله برهانه نوبت دوم به مملکت فارس و تسخیر آنجا، چون حضرت خاقانی از قشلاق مازندران عساکر منصوره را در حرکت آورد، بعد از آن که قلعه سلطانیه و نواحی آنجا مستخلص گشت، متوجه همدان شدند. چون به جانب همدان نزول افتاد، بایزید قرایی با نوکران به درگاه عالم پناه آمدند. از همدان، پادشاه زاده سعید مغفور محمد سلطان بهادر را با امرای لشکر از جانب دست راست به کردستان روانه فرمود. مقرر بر آنکه در نواحی حویزه و دزپول به ریایات همایونی پیوندند و شاهزاده عالم عمر شیخ بهادر را از دست چپ به راه قم و آوه و ساوه و بعضی ولایات لر کوچک و بزرگ فرستادند. قرار آن که در دزپول و شتر ملازمان حضرت اعلی ملحق شوند و قول به جانب بروجرد نهضت فرمود. چون به بروجرد رسیدند، حال آن که بیشتر از آن در میان ملک عزالدین لر و پسر او مخالفت و منازعت بود، چون خیر عساکر منصوره بشنیدند با همدیگر صلح کردند و هر یکی بطرفی رفتند و ولایات لر کوچک به تمامی مستخلص گشت.



بعد از تسخیر لر کوچک حضرت جهان گشای از راه سیمره به جانب شوشتر توجه فرمود. در راه هر کجا که احشام لر و کرد تمرد می نمودند به تاخت و غارت ایشان حکم نافذ می شد. تا در حوالی دزپول نزول افتاد. حکام و اکابر دزپول به استقبال آمدند و انقیاد نمودند و به نوازش مخصوص شدند. چون این خبر به شوشتر رسید، علی کوتوال و امیر اسفندیار که از قبل شاه منصور در شوشتر بودند گریختند و متوجه شیراز شدند. چون ایات همایون به شوشتر رسید، اکابر و مشایخ و صدور و اصول آن دیار به شرف عتبه بوسی مشرف شدند و تمام آن مملکت مستخلص گشت. خواجه مسعود را با یک هزار سوار و پیاده در شوشتر و حسن رشید در حویزه و یکی از نوکران خراسانی در دزپول مقرر شد و از راه بهبهان به طرف شیراز و قلعه سفید نهضت فرمود (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۳۳-۱۳۴).

بحث:

در گزارش فوق مسیر عبور تیمور را نشان می دهد که از مازندران، کردستان، همدان، لرستان، سیمره، شوشتر، دزفول، بهبهان، شیراز و قلعه سفید گذشتند و شهر جومه در مسیر مذکور نبوده است. شیوه تیمور در سرکوبی حاکمان مناطق بر تسلیم و ابقا استوار بود. حاکمی که تسلیم می شد، به عنوان حاکم دست نشانده در منصب خویش ابقا می گردید و اگر سرکشی می کرد، بشدت سرکوب و تنبیه می شد (یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۵۷). در کتاب آل مظفر همانطور که از نظراتان گذشت، قبل از مرگ، شاه شجاع برای امیر تیمور نامه نوشت و امان نامه برای فرزندان و اقوام خود خواست و همچنین فرزند او زین العابدین به پیشواز تیمور به بغداد رهسپار شد و امیر تیمور او را امان داد؛ بنابراین جنگی در فارس و لرستان صورت نگرفته و شهر باستانی جومه در مسیر راه هجوم لشکر تیمور قرار نداشته است که خراب و تسخیر شود، پس شهر جومه در این مدت یک شهر مسکونی، آباد و فاقد مرکزیت (دارالحکومه) سیاسی بود. تا کنون گزارش درگیری و جنگ در مناطق کوه گیلویه که نزدیک به شهر باستانی جومه باشد با امیر تیمور گورکائی گزارش نشده است، آلا کتاب رمان «منم تیمور جهانگشای» که فاصله درگیری و جنگ مذکور با شهر جومه حدود بیش از ۵۰ کیلومتری و راه های سخت-گذر و کوهستانی است.

هاینس گاوبه معتقد است که تقریباً بین سالهای ۴۵۰/۱۰۵۸ و ۴۹۰/۱۰۹۶ می توان احتمال داد که جومه همانطوری که اشاره شد، مرکز استان ارجان بوده باشد و آن محل تا پایان دوره C (دوره سلجوقیان و مغولان، قرن ۱۱-۱۴ میلادی) هم مرکز اصلی بلادشاپور بوده است و جانشین دوره بعدی آن دهمدشت است (گاوبه، ۱۳۷۷: ۱۰۷-۱۰۸). افزون بر آن گاوبه در بررسی باستانشناسی شهر جومه در باره گذار از دور C به دوره D (گذار از دوره مغولان و تیموریان به دوره صفویان) می نویسد: در شهر جومه آثار چند ساختمان را (عمارت II, III) می توان به شیوه اولیه سبک ساختمانی دهمدشت تشبیه کرد (گاوبه، ۱۳۷۷: ۲۷۹-۲۸۰) (شکل ۱۲) که این مهم را حسینی میرک نویسنده دوران صفویه (۱۰۸۲ ه.ق) تأیید می نماید: «بلادشاپور را شاپور بنا نهاد که زمانی یک شهر بزرگ بود. اکنون این شهر باستانی بصورت ویرانه ایست، اما شهر جدید در موقعیت خوبی هست و.... رزاعت در آنجا اهمیت زیاد دارد. انگور خوب، هلو، آلو و هندوانه فراوان در آنجا بدست



می‌آید. در بعضی از نقاط این ناحیه غله و برنج هم کشت می‌شود. بلادشاپور دارای آب و هوای خشک با چشمه‌های زیاد، باغهای میوه، چراگاهها و مناظر زیبا می‌باشد (حسینی میرک، ۱۳۸۵: ۹-۱۷). این تعریف حسینی که بصورت تمجیدی در اثر وی بچشم می‌خورد، بوسیله آثار باستانی فراوان و با ویرانه‌های بزرگ و خانه‌هایی که در ناحیه دهدشت بصورت خوبی بنا گردیده‌اند نیز تایید می‌شود (گابوه، ۱۳۷۷: ۱۴۸). در قسمتی از فصل تاریخی ریاض الفردوس حسینی آمده است که بلادشاپور در باختر به لرستان و در سمت خاور به بخشی بنام چرام محدود می‌گردد (حسینی میرک، ۱۳۸۵: ۱۵، ۳۹۴) بیش از ۲۰ آبادی از آبادی‌های بلادشاپور که حسینی آنها را ۲۴ برشمرده است (تعداد کمی از آنها را بنام ذکر کرده) می‌توان بوسیله ویرانه‌های موجود تعیین محل نمود به استثناء دهدشت که در سایه کلمه «شهر جدید» حسینی پنهان می‌گردد (شهر قدیمی جومه = ایدنک بود) و در آن یک زندگی اقتصادی شهری حاکم بود؛ محلها و بخشهای دیگر آن همگی دارای ساکنان دهقان و دامپرور بوده‌اند. باغهای میوه به دلایل اقتصادی فقط می‌توانسته‌اند در قسمت خاوری بلادشاپور و در منطقه رودهای نازکان و سرفاریاب وجود داشته باشند. کشت برنج مانند زمان ما جسته و گریخته انجام می‌گرفته. نقاط دیگر این ناحیه بغیر از استثناهایی که در منابع موجود است فقط دارای زراعت غله بصورت دیم و دامپروری بوده است. زوال بلادشاپور همزمان بوده با نابودی مرکز آن یعنی شهر جومه (گابوه، ۱۳۷۷: ۱۴۷-۱۴۹).

در بررسی‌های باستان‌شناسی دکتر سپیدنامه آورده است که: با توجه به تاریخ نقر (حک) شده بر سنگ قبر مکشوفه از ایدنک احتمالاً تداوم زندگی ساکنین این محل به صورت بافتی روستایی در دوره‌ی صفویه ادامه داشت. همچنین در این مورد حسینی میرک آورده است: «احشام کرائی ۷ از محال تابعه بلادشاپور است. مزارع و مواضع بسیار و بیلاق و قشلاق

۷- بیگلربیگی کهگیلویه به مرکزیت کهگیلویه، در دوره صفوی (ح ۹۰۶-۱۱۴۸ ه.ق) مرکز ولایات و حکومت فارس بوده است. محمد میرک بن مسعود الحسینی، ریاض الفردوس را در ۱۰۸۲ تألیف و آن را به شمس‌الدوله محمدزمان خان، بیگلربیگی کهگیلویه اهدا کرده است. ریاض الفردوس نوعی تاریخ عمومی بیشتر آن در باره تاریخ و جغرافیای فارس، کهگیلویه و خوزستان از زمان‌های قدیم تا دوره سلطنت شاه سلیمان است. ولایات فارس و توابع آن با مرکزیت کهگیلویه شامل ۴۲ ولایت کوچک و بزرگ بود که یکی از این ولایات احشام کرائی نام داشت. از فحوی واژگان «احشام کرائی» بر می‌آید که قومی از نژاد آریایی، از طایفه پارس و بازماندگان دوران هخامنشی، ساسانی و «رم زمیگان» و از اسلاف و اخلاف خاندان گیلویه هستند. شغل آباء و اجدادی آن‌ها گلهداری و رمهداری بوده، نام دیگر زمیگان «رم گیلویه» بود یکی از ولایت‌های رم گیلویه «گردارکان» نام داشت که قبیله گیلویه در آن سکونت داشتند، مرکز قبیله گیلویه شهر «بنیان» یا «دلی مهرگان» که از نام پدر گیلویه اقتباس شده است. در دوران صفویه و تقسیمات جدید کشوری نام جغرافیای گردارکان یا «کوروارکان» به احشام کرائی تغییر کرد و مساحت آن نسبت به گردارکان کمتر شد، مرکز احشام کرائی «دلی مهرگان» بود که در بین کوه سیاه و سفید و در مرکز احشام کرائی قرار داشت، احشام را به دو قسمت کرائی سردسیر (در شمال) و کرائی گرمسیر در (جنوب) تقسیم می‌کرد. جهات اربعه و فرعی ولایت احشام کرائی از بیگلربیگی کهگیلویه: از شمال و شمال غربی ولایت احشام کرائی به ترتیب مناطق لوردجان، لردگان، فلارد، خانمیرزا (جوانکی سردسیر) در شمال، باغملک و ایزه در شمال غربی (سردسیر جوانکی و بندانی)، در غرب؛ ولایت رامهرمز، در جنوب غرب؛ نشان تیر و ولایت جوانکی و بندانی گرمسیر قرار دارد که نواحی گت تا دامنه کوه ماغر و ابوالفارس هم مرز احشام کرائی می‌باشند. در جنوب ارجان (بهبهان)، کردستان و کیکاووس، در جنوب شرق، چرام و شهر دهدشت (بلادشاپور بعد)، در شرق، نانجر و در شمال شرق، رود کرم و بیشور قرار دارد (رجبی بهشت‌آباد، ۱۳۹۵: ج. ۱-۲۳) و شهر جومه مرکز بلادشاپور در قسمت گرمسیری احشام کرائی (کهگیلویه) قرار داشت.



متعدد دارند و قرب به پنجش «پنج تاشش» هزار خانه‌اند. و در حوالی نشیمن و محال سکنی احشام مزبور، کوهی است و بر فراز کوه قلعه مشهور به قلعه دزکوه (دژکوه). چشمه‌ای عظیم دارد که از کوه به زیر آمده و در پایان کوه زراعت می‌شود و اکنون بنا بر مصلحت بروج و جدارش را خراب کرده‌اند و اگر بیگلریگی از محافظت غافل شود سگان آن کوه از بروج و دیوار حصار کمال استغنا دارند (حسینی میرک، ۱۳۸۵: ۳۳). با توجه به متن حسینی که ۶۶ سال مانده به دوران صفویه نگاشته شده، هنوز قبیله گُرابی در شهر جومه مرکز بلادشاپور، شهر هندوان و قلعه دژکوه (که متعلق به آن ایل شاپوری است) زندگی می‌کنند و افزون بر آن همچنان رودخانه طاب که مرز بین فارس و خوزستان بود در کنار شهر جومه جریان دارد و شهر مذکور مرکز ایل شاپوری و امیر نشین آن می‌باشد.

نتیجه گیری

شهر جومه بین سالهای ۲۴۰ میلادی تا ۲۷۲ میلادی توسط شاپور اول ساسانی بنیان گذاشته شد و تا دوران دیلمیان به این نام و مرکز بلادشاپور خوانده می‌شد، اما در گذشته شهرهای عجم را بیشتر به نام بنیانگذاران آنها می‌نامیدند، بنابراین شهر جومه نام بلادشاپور را به خود گرفته است، و در دوران سلجوقی به این نام خوانده می‌شد که تا این دوره جزو ولایت فارس بوده است و در دوران اتابک هزار اسف به لرستان ضمیمه شد و پایتخت لرستان بزرگ، شهر «مال‌امیر» (ایذه) بود. به گفته خود نویسندگان، نام مناطق و بعضی از شهرهای مشهور و دارای منبر و مسجد آدینه و مکانهای مذهبی، نظامی، سیاسی و اقتصادی مهم را یادآور می‌شدند، بنابراین پادشاهان برای تغییرات سیاسی و به انقیاد کشیدن حاکمان محلی، مراکز مهم مانند شهر ایذه (مال‌امیر) را فتح می‌کردند و خود به خود شهرهای تابعه آن دارالحکومه تسلیم خواسته‌های فاتحان می‌شدند. شهر جومه جزو جغرافیای لرستان بزرگ بود و سرنوشت مشترکی با آن داشت، و این شهر در دوران سلجوقیان، اتابکان لر، مغولان، ال مظفر، امیر تیمور گورکان و تا دوران صفویه معمور و آباد و به بلادشاپور معروف بود.

منابع کتاب

ابن بلخی، ۱۳۸۵، فارس نامه ابن بلخی، تصحیح و تشحیه گای لیسترنج رینولد آلن نیکلوئیسون، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ۱۳۴۰، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

بدلیسی، شرف خان، ۱۳۴۳، شرفنامه یا تاریخ کردستان، تهران: انتشارات علمی.



حسینی، محمد میرک، ۱۳۵۸، ریاض الفردوس، به کوشش ایرج افشار، فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، شماره کتاب‌شناسی ملی ۱۳۸۳۵-۸۵ م.

دریایی، تورج، ۱۳۸۳، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ / ششم، تهران: انتشارات ققنوس.
رجبی بهشت آباد، رحمان، ۱۳۹۷، ایل باستانی دینیار گُرایبی (از پارسوماش و انشان تا احشام گُرایبی)، چاپ اول، تهران، نشر قو.

شارپ، ولف نارمن، ۱۳۴۳، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز.

غفاری، قاضی احمد، ۱۴۰۴، تاریخ نگارستان، تصحیح مدرسی گیلانی، انتشارات حافظ.

کتبی، محمود، ۱۳۶۴، تاریخ آل مظفر، به اهتمام تشحیه عبدالحسین نوایی، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر.

مصدر، حمید، ۱۳۹۰، ارجان و بهبهان در میان تاریخ، چاپ دوم، تبریز، نشر احرار.

مستوفی، حمداله، ۱۳۸۹، نزهة القلوب. تصحیح و تحشیه گای لیسترانج. تهران. نشر اساطیر.

مستوفی، حمدالله، ۱۳۷۸، نزهة القلوب، تصحیح محمد دبیر سیاقی، چ دوم قزوین، نشر طه.

مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.

مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۲، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر.

مقدسی، محمدابن احمد، ۱۳۶۲، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم جلد دوم/ ترجمه علینقی منزوی، چاپ دوم، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.

مولف ناشناخته، ۱۳۵۳، هفت کشور، یا، صور الاقالیم (سال ۷۴۸ ه.ق)، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

نطنزی، معین الدین، ۱۳۸۳، منتخب التواریخ، تصحیح پروین اصطخری، تهران: انتشارات اساطیر.

هاشمی زرج آباد، حسن، ۱۳۹۴، همایش ملی باستان شناسی ایران، چکیده مقالات دومین همایش ملی باستان شناسی ایران / چاپ اول، بیرجند: نشر چهار درخت.

همدانی رشیدالدین فضل الله، (۱۳۸۷)، جامع التواریخ (تاریخ اسماعیلیان)، نوشته، تصحیح محمد روشن، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

هاینس گابو، ۱۳۷۷، ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفوی، ترجمه سعید فرهودی، تصحیح و تحشیه و تنظیم فهاریست، احمد - اقتداری، چاپ دوم، تهران سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

یزدی، شرف الدین علی، ۱۳۷۸، ظفرنامه، تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان، ج ۱، مترجم سید عبدالقادر هاشمی، مصصح عبدالحسین نوایی و سید سعید میرمحمدصادق، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مقالات



- جنیدی، فریدون، «کالبد شکافی واژه‌های زبان فارسی، درباره‌ی فعل کردن و کرمان»، زبان و ادبیات فارسی (آریا ادیب)، ۱۳۹۳، <http://aryaadib.blogfa.com/post-121.aspx>
- رجبی بهشت‌آباد، رحمان؛ فضل‌الله راست، حسین رجبی و سید مصطفی تقوی مقدم، «ریشه‌شناسی جاینام واژه گرای»، کنفرانس بین‌المللی شرق‌شناسی-تاریخ و ادبیات فارسی، دوره اول، شماره ۲۷، ۱۳۹۵/الف، ص ۱۸-۴۲.
- رجبی بهشت‌آباد، رحمان؛ سید مصطفی تقوی مقدم؛ حسین رجبی و فضل‌الله راست، «جغرافیا و ساکنین کوروارکان (کردارکان)»، مجله سیویلیکا، هشتمین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران همدلی اقوام ایرانی انسجام و اقتدار ملی، سندج، انجمن ژئوپلیتیک ایران، ۱۳۹۴، صص ۱۰۶۵-۱۰۸۴. http://www.civilica.com/Paper-GEOPOLITICS08-GEOPOLITICS08_068.html
- رجبی بهشت‌آباد رحمان، رجبی بهشت‌آباد پرهام، راست، فضل‌الله، رجبی بهشت‌آباد، جواد، «بررسی ولایت احشام کرای بر اساس کتاب ریاض الفردوس خانی»، همایش بین‌المللی شرق‌شناسی علیگر هند، ۱۱-۱۳ اسفند، دوره ۲، ۱۳۹۵/ج، صص ۱-۲۳ www.SID.ir
- رجبی بهشت‌آباد، رحمان؛ سید مصطفی تقوی مقدم؛ حسین رجبی و فضل‌الله راست «جغرافیا و ساکنین کوروارکان (کردارکان)»، مجله سیویلیکا، هشتمین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران همدلی اقوام ایرانی انسجام و اقتدار ملی، سندج، انجمن ژئوپلیتیک ایران، ۱۳۹۴، صص ۱۰۶۵-۱۰۸۴. http://www.civilica.com/Paper-GEOPOLITICS08-GEOPOLITICS08_068.html
- رجبی بهشت‌آباد، رحمان، ۱۳۹۸، «شهر باستانی جومه مرکز بلادشاپور و ساکنین آن» سومین کنفرانس بین‌المللی خوارزمی تاریخ، فرهنگ و زبان، شیراز-کشور ایران، ۱۳۹۸، ۲۸ مهرماه، صص ۱-۲۲ (تائید و در حال انتشار).
- رضائیان علی (۱۳۸۸)، «کردان فارس و زمینه‌های شکل‌گیری سلسله ملوک شبانکاره، تاریخ اسلام و ایران»، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، پیاپی ۷۵، صص ۲۷-۴۷.
- سپیدنامه حسین، احمد صالحی کاخکی، احمد آزادی، مکان یابی شهرجومه در کوره ارجا(قباد خوره)، دومین همایش ملی باستانشناسی ایران، ۱۳۹۴. - The 2nd National conference on Archaeology of iran - November 2015



**A survey of the name of the city of Joomeh (Belad Shapour)
from the Sasanids until the early Safavids**

Rahman Rajabi beheshtabad

Department of Nursing, Dehdasht Imam Khomeini Hospital, Yasouj
Rajabi.rahman@yahoo.com University of Medical Sciences, Yasouj, Iran.

Abstract

The city of Joomeh the center of Belad Shapour, established by Shapour the first of Sasanids, has been mentioned only to the end of Deylamyan government. The aim of this study is to answer the question why no document has mentioned Joomeh after the Daylamyans. Here some books, texts, articles, and websites are studied. The results showed that in the past the persian cities were named after their founders. So Joomeh is famous for Belad Shapour. Also historians had just mentioned the well-known cities with Adineh mosques and significant religious, military, political, and economic sites. Joomeh was the center of Belad Shapour in the era of Seljuks, Lor Atabakan, Al Mozafar, Timurids, and Safavids.

key words: Joomeh, Shapour the first, Seljuks, Al Mozafar, Timurids, Safavids